

# امام مردم

سیاسی امام (ع) است

دکتر عماد افروغ

امام (ع) متفکری اصیل و عمیق بود و مفاهیمی که در طول حیات پربرکتشان در اندیشه‌ها و نظریه‌پردازی‌های خود به کار گرفتند، منظومه‌ای تشکیل می‌دهد که در آن هر یک از این مفاهیم در جایگاه دقیق خود قرار دارد. بنابراین پرسش از نسبت میان جایگاه مردم در فلسفه سیاسی امام (ع) و اندیشه صدرایی ایشان به عنوان دو مفهوم بنیادین تفکر معظم له پرسشی عجیب نیست. مؤلف با بررسی شاخه‌های فلسفی توحید از یک سو و جایگاه مردم در نظام ولایی از سوی دیگر، به گونه‌ای هم‌پیوندی میان این دو در اندیشه امام خمینی (ع) معتقد است.

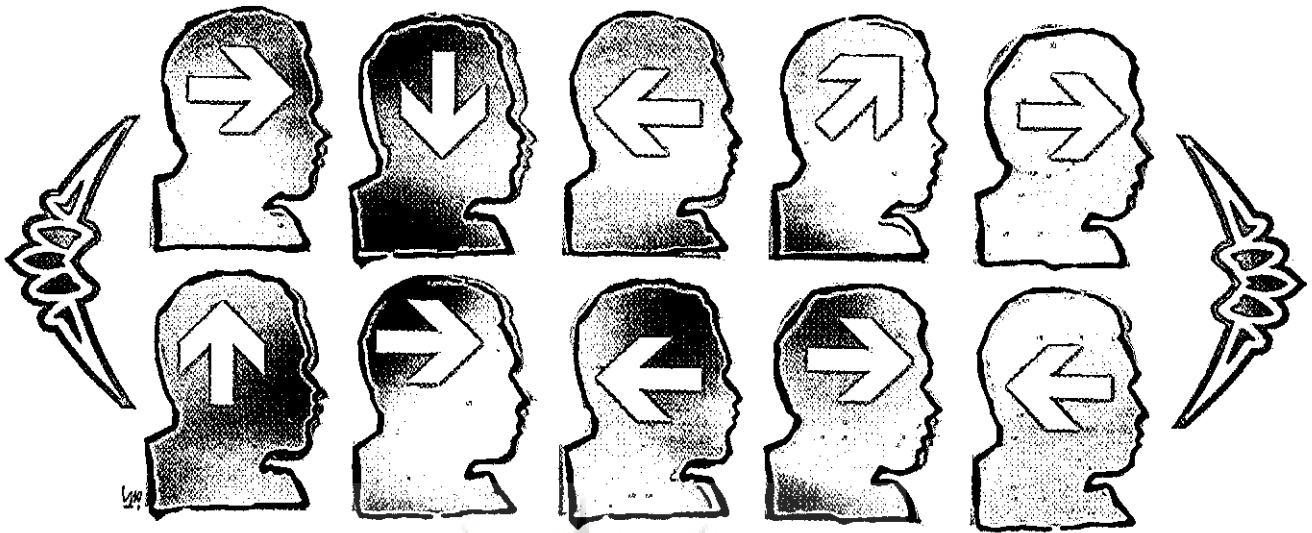
کرد و از وجه غیرتحمیلی بودن این فرامین و آیاتی از قبیل «لا اکراه فی الدین» و «فانت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین»<sup>(۱)</sup> و مضامین غیراجباری آموزه‌های دینی در راستای کرامت انسانی و مختار بودن او چشم پوشید و غفلت کرد. در غیراین صورت، انسان مطلوب، انسانی مطیع، منقاد، منسک‌گرا و تابع بی‌چون و چرای ولایتی خواهد بود که هیچ درکی نسبت به میانی و جایگاه آن ندارد. این درک از انسان مطلوب علاوه بر اینکه با اصول و قواعد اسلامی همچون «حق متقابل»، «امر به معروف و نهی از منکر»، «اصل مشورت» و «النصیحه لائمة المسلمین» منافات دارد، با فلسفه وجودی انسان و مختار بودن وی نیز ناسازگار است. حضرت امیر(ع) در بیان حق متقابل می‌فرمایند: «ای مردم، همانا من بر شما حقی دارم و شما نیز بر من صاحب حق هستید و اما حق شما بر من این است که از نصایح و تأمین رفاه زندگی و تعلیم و آموزش شما کوتاهی نوزم و اما حق من بر شما این است که به بیعت و پیمان خود وفادار باشید و در حضور و غیاب اهل نصیحت باشید و وقتی شما را فرامی‌خوانم اجابت کنید و آنگاه که دستور می‌دهم اطاعت کنید»<sup>(۲)</sup>

حضرت امام (ع) در عبارات مختلفی علاوه بر تصریح بر مقولاتی از قبیل نظارت و امر به معروف و نهی از منکر که به آن خواهیم پرداخت، بر وجه غیرتحمیلی و غیراجباری مدیریت اسلامی نیز تأکید ویژه دارند؛ «اکثریت هر چه گفتند رای ایشان معتبر است و لو به خلاف، به ضرر خودشان باشد، شما ولی آنها نیستید که بگویید که این به ضرر شماست ما نمی‌خواهیم بکنیم، شما وکیل آنها هستید، ولی آنها نیستید... شما آن مسائلی که مربوط به و کانتان هست و آن مسیری که ملت ما دارد، روی آن مسیر راه بروید، و لو عقیده‌تان این است که مسیری که ملت رفته خلاف صلاحش است، خوب باشد. ملت می‌خواهد این طور یکنند، به ما و شما چه کار دارد؟ خلاف صلاحش را می‌خواهد. ملت رأی داده، رأی که داده متبوع است»<sup>(۳)</sup> «اینجا رأی ملت حکومت

طبیعی است که اشعری مسلکان و ظاهرگرایان نمی‌توانند انقلابی عمیق با پشتوانه فلسفی - عرفانی صدرایی و ولایت فقه الاکبر و الاصر ناشی از آن را به خوبی درک کنند اما سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا این کل‌گرایی توحیدی و ولایت فقیه برخاسته از آن بیانگر نوعی تمامیت، تصلب، تکلیف‌گرایی، سلب اختیار و مسؤولیت از انسان و مبتنی بر رابطه ارباب - رعیتی بین ولی و مونی علیه نخواهد بود؟ اگر پشتوانه نظم ولایی، کل‌گرایی توحیدی و نگرش معطوف به ولایت انسان کامل است، آیا این یک نگرش هدایت‌محور و تکلیف‌گرای صرف با فاصله‌گیری از نگاه حق مدار به انسان را رقم نمی‌زند؟ نسبت بین نظم ولایی و حق‌محوری و مسؤولیت انسان چیست؟ سؤال اساسی‌تر مربوط به رابطه نگرش صدرایی و درک ولایی امام (ع) با فلسفه اجتماعی و سیاسی معطوف به «جمهوری اسلامی» و مفاهیمی از قبیل «حق»، «جمهوریت»، «آزادی»، «مردمسالاری» و ... است. آیا رد مفاهیم فوق را می‌توان به تفصیل در آرای حکیمان گذشته جست‌وجو کرد؟ اصولاً رد فوق را کجا باید جست‌وجو کرد؟ در روابط مفهومی صرف یا علاوه بر روابط مفهومی می‌توان در متونی مشخص هم مفاهیم مزبور را جست‌وجو کرد؟ ایسن متون کدامند؟ و آیا امام (ع) به عنوان نظریه‌پرداز انقلاب اسلامی، پیام‌آور سخنی بدیع و تازه نیز بوده‌اند؟ یا توری تازه در منابع اسلامی پهن و مطالبی بدیع کشف کرده‌اند؟

به طور قطع تصریح ملاصدرا<sup>(۴)</sup> مبنی بر مختار بودن انسان و این عبارت که «فالمختاریه مطبوعه فیه، اضطراریه له» (مختاریت در طبع انسان قرار داده شده و اضطراری وجود او گشته است) و همچنین مختار بودن انسان از دیدگاه امام خمینی (ع) نمی‌تواند زمینه‌ساز جبرگرایی اجتماعی و سیاسی باشد و طبعاً رابطه امام (ع) و امت را نمی‌تواند یک رابطه جبرگرایانه از بالا به پایین، یک سویه و ارباب و رعیتی تفسیر کرد. نمی‌توان تنها تجلی مختارگرایی انسانی را در پذیرش آزادی فرامین الهی رهبران دینی تفسیر

پی‌نوشت‌ها  
۱. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۸۱  
۲. سوره یونس، ۹۹  
۳. امام علی (ع) نهج البلاغه، خطبه ۲۴  
۴. امام خمینی (ع) صحیفه نور، ۹۹۰، ص ۲۰۴



مطلقه (نه به تعبیر ناظر به گستردگی دائره فقه) دارد، طبعاً مردم در یک چنین نظامی، افرادی هستند که بایستی به صورتی ارادی و داوطلبانه تن به هر گونه تشخیص و صلاحدید و در نتیجه تحمیل و اجباری بدهند. اما چرا امام<sup>(ع)</sup> بحث را این گونه خشک، متصلب، غیر سیال، یک سویه، از بالا به پایین و آمرانه نمی بینند؟ ریشه این نگرش منعطف و سیال در کجاست؟ در مختار دیدن انسان که طبعاً از مبانی فلسفی ایشان است؟ در توجه به مبانی عقلی - فلسفی و ملزومات آموزه های از قبیل امر به معروف و نهی از منکر، قاعده مشورت، قاعده النصیحه لائمه المسلمین و حق متقابل که طبعاً بر هستی شناسی های خاصی استوارند؟ در توجه عمیق به سیره نظری و عملی اداره کشور از سوی بزرگان و پیشوایان دین از جمله حضرت پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup> و حضرت امیر<sup>(ع)</sup> یا در فلسفه سیاسی مورد نظر امام<sup>(ع)</sup> که خود را در قالب «جمهوری اسلامی» به مثابه تعریفی جدید از مشروعیت و دو مؤلفه ای بودن آن (حقانیت و مقبولیت) بازنامایی می کند؟ یا در شریعت دوسویه فرمان رهبری و نظارت مردمی در دیدگاه ایشان؟ یا در تمامی موارد مرتبط فوق؟

به نظر نگارنده رد تمام موارد فوق را می توان در اندیشه امام<sup>(ع)</sup> جست و جو کرد. اولاً تردیدی در جایگاه ویژه مردم در فلسفه سیاسی امام<sup>(ع)</sup> نیست. ترکیب جمهوری اسلامی به عنوان مبنای مشروعیت در نظام جمهوری اسلامی به قدر کافی بیانگر این جایگاه می باشد. به نظر می رسد امام<sup>(ع)</sup> در پاسخ به سؤال دیرینه مشروعیت «از چه کسی باید اطاعت کرد»، معتقدند از فردی که هم برخوردار از ویژگی خاص و منطبق با نص (علم، عدالت، کفایت و صلاحیت) باشد و هم مقبول و مورد رضایت عامه باشد. طبعاً اگر مشروعیت رانه به معنای شریعت یا حقانیت که قانونیت یک نظام مستقر تعریف کنیم، در اندیشه ایشان، نظامی قانونی است که هم وجه حقانی، شرعی و اسلامی آن در قالب ویژگی های اشخاص حاکم و محتوای حکومت لحاظ شده باشد و هم این افراد مورد قبول و رضایت مردمی بوده باشند. طبعاً عطف به این فلسفه سیاسی، نمی توان در استقرار قانونی یک نظام و یا استناد به حقانیت و شریعت دست به هر کاری زد، به علاوه قواعد ناظر بر ویژگی های اشخاص و محتوای حکومت که به گونه ای مشتمل بر آموزه های دینی حقوق متقابل و مشورت و امر به معروف و نهی از منکر و امثالهم است، اجازه تحمیل را به حکام نمی دهد. طبعاً با توجه به این مبنای مشروعیت، مختار بودن

می کند. اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد. این ارگان ها را ملت تعیین کرده است و تخلف از حکم ملت برای هیچ یک از ما جایز نیست و امکان ندارد<sup>(۵)</sup>. و در خصوص تجلی مختار بودن انسان در امور انتخاباتی می فرمایند: «از اموری که لازم است امروز تذکر بدهم شاید بعد دیر شود، قضیه انتخابات است، همان طوری که مکرر من عرض کرده ام و سائیرین هم گفته اند. انتخابات در انحصار هیچ کس نیست، نه در انحصار روحانیین است، نه در انحصار احزاب است، نه در انحصار گروه هاست. انتخابات مال همه مردم است. مردم سرنوشت خودشان دست خودشان است و انتخابات برای تأثیر سرنوشت شما ملت است. از قراری که من شنیده ام در دانشگاه بعضی از اشخاص رفته اند گفته اند که دخالت در انتخابات، دخالت در سیاست است و این حق مجتهدین است. تا حالا می گفتند که مجتهدین در سیاست نباید دخالت بکنند، این منافی با حق مجتهدین است، آنجا شکست خورده اند، حالا عکسش را دارند می گویند. این هم روی همین زمینه است. اینکه می گویند انتخابات از امور سیاسی است و امور سیاسی هم حق مجتهدین است هر دوی غلط است. انتخابات سرنوشت یک ملت را دارد تعیین می کند. انتخابات بر فرض اینکه سیاسی باشد و هست هم، این دارد سرنوشت همه ملت را تعیین می کند، یعنی آحاد ملت سرنوشت زندگیشان در دنیا و آخرت منوط به این انتخابات است.»<sup>(۶)</sup>

و در جای دیگر و در خصوص عدم تحمیل رأی فردی بر دیگری مگر در موارد بسیار نادر و استثنايي می فرمایند: «در جمهوری اسلامی چیز در موارد نادری که اسلام و حیثیت نظام در خطر باشد، آن هم با تشخیص موضوع از طرف کارشناسان دانا، هیچ کس نمی تواند رأی خود را بر دیگری تحمیل کند و خدا آن روز را هم نیاورد.»<sup>(۷)</sup> «خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام<sup>(ص)</sup> به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل کنیم. پلی ممکن است گاهی وقت ها یک تقاضایی از آنها بکنیم؛ تقاضای متواضعانه، تقاضایی که خادم یک ملت می کند.»<sup>(۸)</sup> «اینکه امام<sup>(ع)</sup> تصریح دارند که نمی توان در نظام ولایی، رأی را ولو صواب تحمیل کرد بر پایه چه پیش فرض انسان شناسی است؟ اگر در نظام ولایی قرار باشد تا همه مطیع ولی امر یا به تعبیر عرفا مطیع انسان کامل باشند، دیگر عدم تحمیل چه توجیه و محملی دارد؟ به طور قطع اگر بپذیریم که در نظام ولایی، ولی فقیه ولایت تام و به یک تعبیر،

پی نوشت ها

۵. همان ج ۱۴، ص ۱۶۵

۶. همان ج ۱۸، ص ۳۶۷

۷. همان ج ۲۱، ص ۱۴۲

۸. همان ج ۱۰، ص ۱۸۱

انسان و قواعد مزبور و رسالتمدار بودن انسان در اجرا و تحقق فرامین و احکام اسلامی و نظارت بر حسن اجرای آنها، قیود و محدودیت‌هایی در مدیریت اسلامی تعیین می‌شود که باید به آنها توجه کرد. توجه به اصول ناظر به نظارت مردمی و رسالتمدار بودن انسان در زمینه اجرا و نظارت، پایی تازه در خصوص مفهوم حقانیت و شرعیت می‌گشاید که می‌تواند ره‌گشای مدیریت مطلوب و موجه در نظام اسلامی باشد. معمولاً تا پای شرعیت به میان می‌آید اذهان متوجه شرعیت فرمان و نگاه‌ها به بالا دوخته می‌شود. چرا نظارت‌های مردمی یا محوریت شرع و آموزه‌های وحیانی - عقلی و مصالح روزمره، شرعی نباشد؟ قطع نظر از رضایت عامه که یکی از ارکان مشروعیت یا قانونی بودن نظام سیاسی به شمار می‌رود، چرا نظارت‌های مردمی یا محوریت فوق، شرعی و حقانی نباشد؟ به نظر می‌رسد به همان میزانی که شرعیت رهبری با شروط خاص خود، شرعی است، نظارت‌های مردمی نیز شرعی و حقانی است.

در این صورت است که نظام ولایی بر خلاف تصور غلط برخی از مفسران، نظامی پویا، دوسویه، سیال، مردمی، متوجه مصالح مردمی و واجد شرعیت دوسویه فرمان و نظارت است. ذیلاً به برخی از اظهارات امام<sup>(ع)</sup> در خصوص مشروعیت و قواعد ناظر به نظارت و امر به معروف و نهی از منکر و ملزومات آن اشاره می‌کنیم. امام<sup>(ع)</sup> در خصوص جایگاه ولایت فقیه و مبنای عقلی و روایی آن و اینکه این ولایت در طول ولایت خدا، نبی اکرم<sup>(ص)</sup> و امام معصوم<sup>(ع)</sup> قرار دارد و اینکه اولاً و بالذات حکم و فرمان احدی درباره شخصی دیگر نافذ نیست، می‌فرماید: «آنچه عقل خدا داده حکم می‌کنند آن است که تأسیس حکومت به طوری که بر مردم به حکم خرد لازم باشد متابعت و پیروی از آن، از کسی روا و بجاست که مالک همه چیز مردم باشد و هر تصرفی در آنها بکند، تصرف در مال خود باشد و چنین شخصی که تصرف و ولایتش در تمام بشر به حکم خرد نافذ و درست است، خدای عالم است که مالک تمام موجودات و خالق ارض و سماوات است. پس هر حکمی که جاری کند در مملکت خود جاری کرده و هر تصرفی بکند در داده خود تصرف کرده است و اگر خدا به کسی حکومت داد و حکم او را به توسط گفته پیغمبران لازم الاطاعه دانست بر بشر نیز لازم است از آن اطاعت کنند و غیر از حکم خدا یا آنکه خدا تعیین کرده، هیچ حکمی را بشر نباید بپذیرد.»<sup>(۱)</sup>

کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد و حق قانون گذاری نیز ندارد.<sup>(۲)</sup> حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد.<sup>(۳)</sup> ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن موجب تصدیقش می‌شود و چندان احتیاج به برهان ندارد. به این معنا که هر کس، عقاید و احکام اسلامی را - حتی اجمالاً - دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد بی درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت<sup>(۴)</sup> همان دلیلی که بر ضرورت امامت اقامه می‌گردد، عیناً بر ضرورت تداوم ولایت در عصر غیبت دلالت دارد.<sup>(۵)</sup> ولایت فقیه شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله<sup>(ص)</sup> و ائمه<sup>(ع)</sup> بوده و حکومت از احکام اولیه اسلام است.<sup>(۶)</sup> اما همان گونه که قبلاً هم اشاره شد، امام<sup>(ع)</sup> در خصوص جایگاه مردم عبارات مختلف و شگفت‌انگیزی دارند. علاوه بر موارد مورد اشاره قبلی و تحلیلی که از آنها به دست داده شد، امام<sup>(ع)</sup> در خصوص جایگاه مردم در استقرار و تثبیت نظام اسلامی اظهار می‌دارند:

«اگر حکومت، مشروعیت الهی [شرعیت] داشته باشد ولی مقبولیت مردمی نداشته باشد، فقیه عملاً موفق به تشکیل حکومت نشده و قدرت اجرایی ندارد اما اگر مقبولیت مردمی وجود داشت بر فقهای دیگر واجب است از او اطاعت کنند.»<sup>(۷)</sup>

البته حضرت امیر نیز در خطبه سه نهج‌البلاغه عبارتی دارند که می‌توان آن را به گونه‌ای خاستگاه نظری دیدگاه امام<sup>(ع)</sup> تفسیر کرد: «أما و الذي فلق الحبة و بَرَأ النَّسَمَةَ لَوْ لا حُضُورَ الحاضر و قيامَ الحجَّة بوجود النَّاصر و ما أخذَ اللهُ عَلَي العُلَماءَ أن لا يَنقُروا عَلَي كَظِّه ظالم و لا سَتَبَ مَظلوم لالقيت خبَلها عَلَي غارِها و لَسَقِيَتْ آخِرَها يَكاسِ أُولِها.»<sup>(۸)</sup> به خدایی که دانه را کفید و جان را آفرید، اگر این بیعت کنندگان نبودند و یاران، حجت بر من تمام نمی‌نمودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را بر نتابند و به یاری گروستان ستمدیده بشتابند، رشته این کار را از دست می‌گذاشتم و پایانش را

چون آغازش می‌انگاشتم»<sup>(۹)</sup>. امام<sup>(ع)</sup> در جایی دیگر و به صراحت هر چه تمام می‌فرمایند: «این همان جمهوری اسلامی است که تمام امور آن در همه مراحل، حتی رهبری آن بر اساس آرای مردم بنا شده است. این نقش برای مردم بالاتر از مشاوره است، زیرا مشاوره با استقلال رهبر و امام منافات ندارد، ولی در این نظریه مردم در عرض رهبر و شریک او هستند که طبعاً اذن و رضای هر دو معتبر است.»<sup>(۱۰)</sup> و اما در مورد جایگاه نظارت و امر به معروف و نهی از منکر و ملزومات آن از جمله نقادی و اظهار نظر و بیان شجاعانه و آزادانه رأی، عبارات پر مغز و ره‌گشایی دارند که به آنها اشاره می‌شود: «هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع کننده بدهد، در غیر این صورت اگر به خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است و ضوابط دیگری وجود دارد که این مشکل را حل کند.»<sup>(۱۱)</sup>

«ملاحظه کنید، کسانی به عنوان اسلام، به عنوان مسلمین، حتی معممین، یک قدم خلاف برنارند... همه و همه ملت موظفند که نظارت کنند بر این امور، نظارت کنند. اگر من یک پایم را کنار گذاشتم، کج گذاشتم، ملت موظف است که بگویند پایت را کج گذاشتی، خودت را حفظ کن، مسأله مهم است. همه ملت موظفند به اینکه نظارت داشته باشند در همه کارهایی که الان مربوط به اسلام است. بازار باید اعتراض کند، کشاورز باید اعتراض کند، معلمین و علما باید اعتراض کنند، تاین کج را راست کنند»<sup>(۱۲)</sup> «باید همه زن‌ها و همه مردها در مسائل اجتماعی، در مسائل سیاسی وارد بشوند و ناظر باشند. همه به مجلس ناظر باشند، همه به کارهای دولت ناظر باشند، اظهار نظر بکنند. ملت باید الان همه‌شان ناظر باشند، اظهار نظر بکنند در مسائل سیاسی، در مسائل اجتماعی»<sup>(۱۳)</sup>

«نیاید ماها گمان کنیم که هر چه می‌گوییم و می‌کنیم کسی را حق اشکال نیست. اشکال بلکه تخطئه یک هدیه الهی است، برای رشد انسان‌ها»<sup>(۱۴)</sup> «ما همه امروز وظیفه داریم. امر به معروف و نهی از منکر بر همه مسلمین واجب است. جلوگیری از منکرات بر همه مسلمین واجب است. سفارش به حق که امر به معروف است و نهی از منکر است بر همه مسلمین واجب است. شما و ما موظفیم که (هم) در تمام اموری که مربوط به دستگاه‌های اجرایی است امر به معروف کنیم و اگر اشخاصی پیدا می‌شوند که خلاف می‌کنند، معرفی کنیم به مقاماتی که برای جلوگیری مهیا هستند»<sup>(۱۵)</sup> «وقتی یک کشوری ادعا می‌کند که جمهوری اسلامی است و می‌خواهد جمهوری اسلامی را متحقق کند، این کشور باید همه افرادش امر به معروف و ناهی از منکر باشند»<sup>(۱۶)</sup> «انتقاد از اموری است که سازنده است، بی‌مباحثه علمی همان طور که علوم اسلامی نمی‌رسد به مقصد، امور سیاسی هم بی‌مباحثه نمی‌رسد به مقصد. مباحثه می‌خواهد، اشکال می‌خواهد، رد و بسدل می‌خواهد»<sup>(۱۷)</sup> «همه باید نظر خودشان را بدهند و هیچ کدام هم برایشان حتی جایز نیست که یک چیزی را بفهمند و نگویند، باید وقتی می‌فهمند، اظهار کنند. این موافق هر که باشد، باشد، مخالف هر که هم باشد، باشد»<sup>(۱۸)</sup>

به طور قطع نظام اسلامی، چهارچوب و قیودی دارد که حاکم بر ارتباط و تعامل دوسویه امام و امت است و قرار نیست به نام انتقاد و آزادی بیان هر فعل و رفتاری مباح باشد، ما نیز آنگاه که سخن از شرعیت دوسویه به میان آوردیم و از شرعیت فرمان و شرعیت نظارت سخن گفتیم، پای محوریت شرع و مصالح تعریف شده مردمی و فطری - عقلی را به میان آوردیم. مصالحی که یا مورد تأیید شرع باشد یا شرع مخالف آن نباشد. امام<sup>(ع)</sup> نیز در خصوص قیود اجتماعی - سیاسی انتقاد می‌فرماید: «انتقاد بجا و سازنده باعث رشد جامعه می‌شود. انتقاد اگر به حق باشد، موجب هدایت دو جریان می‌شود، هیچ کس نباید خود را مطلق و مبرای از انتقاد ببیند. البته انتقاد غیر از برخورد خطی و جریانی است. اگر در این نظام کسی یا گروهی خدای ناکرده بی‌جهت در فکر حذف یا تخریب دیگران برآمد و مصلحت چنخ و خط خود را بر مصلحت انقلاب مقدم بدارد، حتماً پیش از آنکه به رقیب یا رقبای خود ضربه بزند به اسلام و انقلاب لطمه وارد کرده است»<sup>(۱۹)</sup>

## پی‌نوشت‌ها

۱. کشف‌الاسرار، صص ۱۸۱ - ۱۸۲
۲. همان، ص ۱۸۴
۳. ولایت فقیه، ص ۲۴
۴. همان، ص ۹
۵. کتاب‌البیوع، ج ۲، ص ۴۶۱
۶. صحیفه‌نور، ج ۲، ص ۱۷۰
۷. پیشین، صص ۴۶۵ - ۴۶۶
۸. امام علی<sup>(ع)</sup>
۹. نهج‌البلاغه خطبه ۳
۱۰. امام خمینی، در جست‌وجوی راه از کلام امام، دفتر نهم، ص ۱۲۵
۱۱. صحیفه‌نور، ج ۵، ص ۴۰۹
۱۲. همان، ج ۷، صص ۲۳ - ۲۴
۱۳. همان، ج ۱۳، ص ۲۴۴
۱۴. همان، ج ۲۰، ص ۱۷۰
۱۵. همان، ج ۱۲، ص ۲۲۵
۱۶. همان
۱۷. همان، ج ۱۷، صص ۲۶۶ - ۲۶۷
۱۸. همان، ج ۱۳، ص ۱۰۲
۱۹. همان، ج ۲، ص ۱۷۹

## راز و رمز ضد استبدادی بودن ولایت فقیه در خدا محور بودن آن است و اینکه ولی فقیه مجری قوانین الهی با رعایت ضوابط مربوط و سازوکارهای تعریف شده است. امام (ره) در خصوص رأی شخصی رسول اکرم (ص) اظهار می دارند: «رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم (ص) در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد، همه تابع اراده الهی هستند.»

نکته قابل توجه این است که امام (ره) در این فرمایش خود ضمن عنایت به سازنده بودن نقد و میراندانستن افراد از نقد، دو قید مرتبط عدم حذف و تخریب دیگران از صحنه انقلاب و عدم ارجحیت منافع و مصالح جناحی بر انقلاب را ذکر می کنند که باید مطلق نظر منتقدان قرار گیرد. اما نمی توان پیشاپیش به نام نقد غیر سازنده یا تخریب گر یا ضدانقلابی از بروز و ظهور نقدهای سازنده جلوگیری کرد. سازندگی و بجا بودن نقد قواعد و ملاک های بنیادینی و قابل سنجش خودش را دارد که باید پس از طرح مورد داوری قرار گیرد.

به علاوه طبیعی است جامعه ای که به استقبال نقد و نقادی می رود باید خود را آماده پیامدها و ملزومات آن نیز بکند. هیچ ضمانتی وجود ندارد که نقدها همواره سازنده و ارزشمند باشند، چه بسا در میان نقادهای سازنده و بجا، نقدهای غیر سازنده و حتی تخریب گر نیز ظهور کنند که بایستی با سعه صدر و برخورد قاعده مند و روشمند به آنها نیز پاسخ داد. به عبارت دیگر نمی توان به نام مقابله با نقدهای مخرب، از ظهور و بروز نقدهای سازنده خودداری کرد. باید شرایط سیاسی و اجتماعی و روانی جامعه به گونه ای باشد که احساس امنیت لازم برای طرح آرا و نظرات و نقدها برای احاد و اقشار مختلف جامعه وجود داشته باشد و حتی الامکان قیود و محدودیت ها درونی افراد شده باشد.

نباید با توجیهات مختلف و تفاسیر غلط، انسان و جامعه ساکت و صامت را مظهر انسان و جامعه مطلوب بدانیم و از وجه پرسشگری و نقادی انسان و جامعه مطلوب غافل شویم. استاد شهید مرتضی مطهری (ره) در کتاب «آینده انقلاب اسلامی ایران» اظهار می دارند: «اسلام خصوصیتش این است که به مردم خودش حس مبارزه و حس طرد و نفی وضع نامطلوب را می دهد. جهاد و امر به معروف و نهی از منکر - هر کدام در جای خود - این روحیه و حس را در افراد ایجاد می کند. امر به معروف و نهی از منکر یعنی اگر وضع حاکم وضع نامطلوب و غیر اسلامی بود تو نباید تسلیم وضع [موجود] بشوی و تمکین وضع [موجود] نکنی؛ تو باید برای طرد، نفی و انکار این وضع جهت برقرار کردن وضع مطلوب و ایدئال کوشش کنی. جهاد هم همین طور است...» (۳۱)

بنابر این در نظام ولایی، اختیارات رهبر همان قدر شرعی است که نظارت مردمی و قواعدی همچون امر به معروف و نهی از منکر، النصیحه لائمة المسلمین، مشورت و ابراز عقیده و نظارت و نقادی در امور مربوط به سرنوشت روزه سیاسی و اجتماعی، بنابر این یک جامعه اسلامی بر خلاف تصور نسبتا غالب، صرفا یک جامعه مطیع و منقاد ولو در قالب هایی چون تقلید و تبعید نیست، بلکه جامعه ای سرزنده، پرسشگر، نقاد، آگاه به حقوق و تکالیف خود و دیگران است؛ جامعه ای مملو از انسان های مختار که باید پاسخگوی انتخاب ها و اراده های سعادت آمیز و شقاوت آمیز خود باشند و در مسیر انتخاب بین خیر و شر یا سعادت و شقاوت، انتخاب و آزادی عمل لازم را داشته باشند.

حضرت امیر (ع) چه زیبا فرموده اند که «لاری اصلاحکم با فساد نفسی»، من به قیمت تباهی خود و سلب آزادی از شما، نمی خواهم شما را به صلاح و فلاح برسانم. چون شما این مسیر را باید آزادانه و از روی اختیار طی کنید و من در برابر شما و خدا باید به دلیل این سلب اختیار و طبع استبداد پاسخگو باشم.

شایان ذکر است حتی در موارد احکام حکومتی که پای اختیار ولی فقیه به میان می آید، در آنجا هم پای مصلحت عامه و طبعاً مشورت با کارشناسان و خبرگان به میان می آید و در آنجا هم شائبه و شبهه تحمیل رأی شخصی منتفی است. حکومت اسلامی در همه شئون و جنبه های خود از قانون الهی الهام و نشأت می گیرد. هیچ یک از کار گزاران حکومتی در اسلام نمی توانند به نظر و رأی خود مستبد باشند، بلکه همه آنچه در حکومت می گذرد باید طبق قانون الهی باشد، حتی اطاعت از کار گزاران حکومت. البته حاکم اسلامی می تواند در موضوعات طبق صلاح مسلمین و با صلاح حوزه حکومتی خود عمل کند. چنین اختیاری، استبداد به رأی نیست، بلکه عمل کردن طبق صلاح و خیر است. نظر حاکم، مانند عمل او تابع مصلحت است. (۳۲) اما سوال اساسی مربوط به ضوابط و اصول کلی تشخیص این مصالح است. سیفا... صرامی در مقاله خود با عنوان مبنای احکام حکومتی از دیدگاه امام خمینی (ره) به سه ضابطه اشاره می کند: ۱. این مصالح باید در طول احکام شریعت باشد. ۲. رعایت قانون مهم و مهم در آن شده باشد. ۳. عقلائی بودن این اصل (مهم و مهم) مانع از آن است که کسی با آن مخالف باشد و ۳. رعایت جهات کارشناسی و تخصصی در زمینه مربوط شده باشد. (۳۳)

هر چند که در شرایط کنونی در بساب دو مقوله حق و مصلحت و به ویژه مصلحت، چالش ها و مناقشاتی وجود دارد اما تنها به این نکته بسنده می کنم که تمام مناقشات موجود مربوط به عدم رعایت اصول فوق و برخورد تقلیل گرایانه، غیر روشمند و غیر قاعده مند با آن است. (۳۴) طبعاً با تصویری که امام (ره) از ولایت فقیه و شیوه مدیریت اسلامی به دست می دهند، تنها خدا بر انسان ولایت دارد و حکم احدی بر دیگری نافذ نیست مگر با اذن و واسطه الهی.

راز و رمز ضد استبدادی بودن ولایت فقیه نیز در خدا محور بودن آن است و اینکه ولی فقیه مجری قوانین الهی با رعایت ضوابط مربوط و سازوکارهای تعریف شده است و برخلاف برخی تفاسیر که این ولایت را شخصی قلمداد کرده و مطلقه بودن را دایره مدار شخصی بودن این ولایت تفسیر می کنند، باید اظهار کرد که با توجه به تفسیر صحیح مطلقه بودن که ناظر به گستردگی فقه در اسلام است، این مطلقه بودن به هیچ وجه ناظر به اختیارات شخصی و فردی ولی فقیه نیست و مقید به اخلاق، قانون، احکام شرعی و مصالح عامه است. حضرت امام (ره) در خصوص رأی شخصی رسول اکرم (ص) اظهار می دارند: «رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم (ص) در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد، همه تابع اراده الهی هستند.» (۳۵)

### پی نوشت ها

۱. مرتضی مطهری، آینده انقلاب اسلامی، صص ۹۰-۹۱
۲. امام خمینی (ره)، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۲
۳. سیدالله صرامی، «مبنای احکام حکومتی از دیدگاه امام خمینی (ره)» نقش زمان و مکان در اجتهاد، ۱۳۹۰، ص ۲۵۸
۴. عماد افروغ، مناقشه حق و مصلحت و بن بست جنبش دانشجویی صص ۲۵-۴۴
۵. امام خمینی (ره)، ولایت فقیه، ص ۴۵